

آمریکا و روسیه

- سرشناسه: وینر، گری
عنوان و نام پدیدآور: آمریکا و روسیه: تاریخچه رابطه‌ای سرد و پیچیده/گری وینر؛ ترجمه فاطمه شاداب.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.: مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۶۶-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The United States and Russia: a cold and complex history, 2018.
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: تاریخچه رابطه‌ای سرد و پیچیده.
موضوع: ایالات متحده — روابط خارجی — روسیه
موضوع: United States -- Foreign relations -- Russia
موضوع: روسیه — روابط خارجی — ایالات متحده
موضوع: Russia -- Foreign relations -- United States
شناسه افزوده: شاداب، فاطمه، ۱۳۴۶ —، مترجم
رده‌بندی کنگره: E۱۸۳/۸
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۷۳۰۴۷۰۸۶
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۵۹۸۶۳۷

مجموعهٔ تاریخ جهان - ۸۱

آمریکا و روسیه

تاریخچهٔ رابطه‌ای سرد و پیچیده

گری وینر

ترجمهٔ فاطمه شاداب



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The United States and Russia

A Cold and Complex History

Gary Wiener

Lucent Press, 2018



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰ ۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

گری وینر

آمریکا و روسیه

تاریخچه رابطه‌ای سرد و پیچیده

ترجمه فاطمه شاداب

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۰

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۶۶-۱

ISSN: 978-622-04-0366-1

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

رویدادهای مهم در روابط آمریکا و روسیه	۶
پیشگفتار: لحظات تاریخی در روابط آمریکا و روسیه	۹
۱. آغاز روابط روسیه و آمریکا.....	۱۳
۲. جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه، و پیامدهای آن	۲۹
۳. جنگ جهانی دوم.....	۴۳
۴. جنگ سرد.....	۵۱
۵. پایان جنگ سرد و ظهور ولادیمیر پوتین.....	۶۹
سخن پایانی: روسیه در قرن بیست و یکم.....	۸۱
یادداشت‌ها.....	۹۳
برای مطالعه بیشتر.....	۹۹
نمایه	۱۰۱

رویدادهای مهم در روابط آمریکا و روسیه

۱۹۶۲

هیتلر به شوروی حمله می‌کند
و آمریکا به طرفداری از متفقین
وارد جنگ می‌شود.



۱۹۴۱

۱۹۳۳

۱۹۱۷

۱۸۶۷

۱۸۰۹

امپراتوری روسیه آمریکا
را به رسمیت می‌شناسد.

امپراتوری روسیه آلاسکا
را به آمریکا می‌فروشد.

انقلاب روسیه در ماه‌های فوریه
و اکتبر [مارس و نوامبر با تقویم
جدید] رخ می‌دهد.



بحران موشکی کوبا آمریکا
و شوروی را تا آستانه جنگ
جهانی سوم پیش می‌برد.



در دوران ریاست‌جمهوری فرانکلین
روزولت، آمریکا اتحاد شوروی را به
رسمیت می‌شناسد.



۲۰۱۶

۲۰۰۰

۱۹۹۱

۱۹۸۹

۱۹۷۳

ادعای مداخله روسیه در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا مطرح می‌شود.



اتحاد شوروی فرومی‌پاشد.



دیوار برلین فرومی‌ریزد.

ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه می‌شود.



سربازان آمریکایی از ویتنام خارج می‌شوند.



پیشگفتار

لحظات تاریخی در روابط آمریکا و روسیه

آمریکا و روسیه روابط پیچیده‌ای دارند و در این باره اظهارنظرهای مشهوری وجود دارد که کمک می‌کند درک بهتری از روابط این دو قدرت جهانی و موضع آن‌ها در قبال یکدیگر داشته باشیم. همه این اظهارنظرها در دوران «جنگ سرد»، در فاصله زمانی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱ که تنش بین دو کشور به اوج رسیده بود و آمریکا و شوروی تا آستانه جنگ جهانی سوم پیش رفته بودند، مطرح شده‌اند. بدیهی بود که دو ابرقدرت به‌جامانده از جنگ جهانی دوم بخواهند در امور جهانی موقعیت برتر را داشته باشند. رهبران دو کشور در ابتدای دوران جنگ سرد همواره با یکدیگر جنگ کلامی و خصومت آشکار داشتند، سپس نوبت به دوران «تنش‌زدایی» و کاهش اختلافات رسید. در این روند بعضی از معروف‌ترین عبارات‌های سده بیستم شکل گرفت. بعضی از آن‌ها چنان مشهور شدند که بخشی از فرهنگ عامه شدند و تقریباً هر آمریکایی که در آن دوران زندگی می‌کرده بی‌درنگ متوجه آن‌ها می‌شود.

جنگ کلامی

در سال ۱۹۵۶، وقتی نیکیتا خروشچف، رهبر وقت شوروی، در جمع سفرای کشورهای غربی به آن‌ها گفت که همه‌شان را دفن خواهند کرد، تنش‌ها بین شوروی و غرب بار دیگر بالا گرفت. هنوز هم بین تاریخ‌نگاران اختلاف نظر وجود دارد که منظور خروشچف از این سخن چه بوده است، آیا واقعاً سفر را تهدید به مرگ کرده بود؟ در هر حال، او بعدها حرفش را پس گرفت. با وجود این، بسیاری از آمریکایی‌ها تهدید به مرگ در سخنان خروشچف را به گسترش سلاح‌های هسته‌ای شوروی مرتبط می‌دانستند. چهار سال بعد، در یک لحظه تاریخی دیگر، خروشچف بار دیگر روابط آمریکا و کشورش را دچار تنش کرد. او پس از شنیدن انتقادهای تند و تیزی که در سازمان ملل در مورد نفوذ شوروی در اروپا مطرح شد، کفشش را درآورد و با آن محکم روی میز کوبید. بسیاری از آمریکایی‌ها گمان می‌کردند رهبر شوروی مرد دیوانه‌ای است که از قضا کنترل زرادخانه هسته‌ای را هم در دست دارد.



نیکیتا خروشچف، رهبر شوروی، که به خاطر زبان تند و تیزش معروف بود.

یک سال بعد، در سال ۱۹۶۱، شوروی که پس از جنگ جهانی دوم و شکست آلمان هنوز در آن کشور حضور داشت ساخت دیوار برلین را آغاز کرد. کمونیست‌ها ادعا می‌کردند این دیوار برای جلوگیری از نفوذ غرب فاشیست به بلوک شرق ساخته شده است، اما در واقع هدف از ساخت دیوار برلین ممانعت از خروج کسانی بود که نمی‌خواستند تحت حکومت کمونیست‌ها باشند. در سال ۱۹۶۳، جان اف. کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، با گفتن عبارت «من برلینی هستم»، همبستگی‌اش را با مردم آلمان نشان داد. خروشچف چند روز بعد با تمسخر گفت، هرچند این سخنان به آلمانی‌ها قوت قلب داده، به بهبود روابط دو کشور کمکی نخواهد کرد.

یکی دیگر از لحظات تاریخی دوران جنگ سرد به صورت بسیار غیرمنتظره و در جریان یکی از مسابقه‌های هاکی روی داد. در بازی‌های المپیک زمستانی ۱۹۸۰، گروهی از بازیکنان غیرحرفه‌ای آمریکایی در مقابل قدرتمندترین تیم جهان یعنی تیم شوروی که از بازیکنان حرفه‌ای تشکیل شده و تا آن مرحله همهٔ رقبایش را شکست داده بود قرار گرفتند.

آن‌ها توانستند با نتیجه ۴ بر ۳ شوروی را شکست دهند، رویدادی که نه تنها جهان ورزش، بلکه کل دنیا را به حیرت واداشت. در لحظات پایانی بازی، وقتی معلوم شد تماشاگران شاهد یکی از بزرگ‌ترین شگفتی‌های تاریخ ورزش بوده‌اند، آل مایکلز، مفسر ورزشی آمریکایی، از تماشاگران پرسید آیا به معجزه اعتقاد دارند. این اتفاق از جهان ورزش فراتر رفت و به نظر بسیاری از آمریکایی‌ها بیانگر پیروزی فرهنگی آمریکا بر حکومت مقتدر کمونیستی بود، حکومتی که سه سال بعد رونالد ریگان آن را امپراتوری شیطان نامید.

پایان جنگ سرد

یکی از لحظات تاریخی دوران پایانی جنگ سرد در سال ۱۹۸۷ در آلمان و هنگام بازدید ریگان از دیوار برلین رخ داد. در آن زمان میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، در صدد بود سیاست‌های سختگیرانه شوروی در کشورهای کمونیستی را تعدیل و نقش سیاستمداری صلح‌طلب را بازی کند، ولی ریگان حرف‌هایش را باور نمی‌کرد. ریگان از فرصت بازدید



دیوار برلین به مدت تقریباً سی سال برلین شرقی را از برلین غربی جدا می‌کرد.

از برلین استفاده کرد تا «تفاوت‌های غرب و شرق را به رخ بکشد و از آقای گورباچف بپرسد چقدر به پایان مسابقه تسلیحاتی و سیاست‌های آزادسازی داخلی پایبند است».^(۱) او که در فاصله حدوداً صد متری از دیوار برلین ایستاده بود خطاب به گورباچف گفت: «آقای گورباچف، این دیوار را خراب کن... آن زمان تاس، خبرگزاری رسمی شوروی، بازدید ریگان از دیوار برلین را آشکارا تحریک‌آمیز و به منزله اعلان جنگ خواند».^(۲) با وجود این، دروازه‌های دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹ گشوده شد و سال بعد از آن دیوار برلین کاملاً فرو ریخت.

روابط بین دو ابرقدرت چگونه پیش رفت که در برهه‌ای از زمان موشک‌هایشان را به سوی هم نشانه رفتند و تا آستانه جنگ جهانی سوم پیش رفتند؟ چگونه جهان توانست در آن سال‌های بحرانی راه‌حلی برای مشکلاتش بیابد، به طوری که در سال ۱۹۹۱ میخائیل گورباچف در سخنرانی معروفش اعلام کرد «خطر جنگ هسته‌ای رفع شده است»؟^(۳) اکنون و در اوایل سده بیست و یکم که بار دیگر روابط آمریکا و روسیه بسیار پیچیده شده و ولادیمیر پوتین در پی بازپس‌گیری بعضی از جمهوری‌های سابق شوروی است، چه سرنوشتی در انتظار روابط دو کشور است؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها باید کل تاریخ روابط دو کشور را بررسی کنیم، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را بشناسیم، و این دو کشور را در قالب جهانی که آن‌ها را احاطه کرده بررسی کنیم.

آغاز روابط روسیه و آمریکا

با در نظر گرفتن روابط خصمانه‌ای که امروزه بین این دو کشور حکمفرماست، باور این موضوع که این دو کشور روزگاری روابط حسنه‌ای داشته‌اند دشوار است. چارلز ای. زیگلر، کارشناس امور سیاسی، می‌نویسد: «روسیه و آمریکا قبل از قرن بیستم روابط دوستانه و سازنده‌ای داشتند.»^(۴) جان لوئیس گادیس، تاریخ‌نگار، حتی پا را از این فراتر گذاشته و گفته رابطه بین دو قدرت «پایدارترین رابطه دوستانه‌ای بوده که آمریکا با یک کشور اروپایی در قرن نوزدهم داشته است».^(۵) به طور کلی از سده بیستم به بعد و به طور خاص بعد از جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب روسیه، آمریکا و روسیه اختلاف منافع پیدا کردند. در قرن هجدهم هیچ رابطه رسمی‌ای بین امپراتوری روسیه و مستعمرات بریتانیایی وجود نداشت، و هر گونه رسمیت بخشیدن به آمریکا از سوی روسیه خطر دشمنی با بریتانیا را به دنبال داشت، کشوری که روسیه همواره با آن اختلاف داشت.

روسیه و مهاجرنشین‌های آمریکایی

اسنادی وجود دارند مبنی بر این‌که امپراتوری روسیه با بعضی از مهاجرنشین‌های آمریکایی رابطه غیررسمی داشته است. در سال ۱۷۶۳، یک کشتی بادبانی به نام وُلف، که مالکش بازرگانی بوستونی بود، «محموله‌ای از شکر، نیل، عرق نیشکر، چوب ماهون، و ساسافراس^۱ را که همگی آن‌ها را از هند غربی [جزایر حوزه کارائیب]^۲ فراهم کرده بود» به روسیه برده بود.^(۶) این کشتی با بار «کنف، آهن و پارچه‌های کتان» به نیوانگلند بازگشت.^(۷) تجارت بین روسیه و مهاجرنشین‌های آمریکایی به روشنی ناقض قوانین دریانوردی سلطنتی بریتانیا بود، که طبق آن مناطق مهاجرنشین اجازه نداشتند جز با بریتانیا با کشورهای دیگر تجارت مستقیم و بی‌واسطه داشته باشند. نورمن ای. سول

۱. sassafra: نوعی درختچه بومی در شرق آمریکای شمالی. (همه پانوشته‌های کتاب از مترجم است.)

۲. قلاب‌هایی که در متن آمده، اگر از مؤلف کتاب باشد، در پانوشته مشخص شده؛ در غیر این صورت، قلاب‌ها از مترجم است.



بنجامین فرانکلین در میان روس‌ها محبوبیت زیادی داشت، از این رو در بحبوحه تنش‌های جنگ سرد عکس او را روی تمبر پستی چاپ کردند.

می‌نویسد: «فرماندار بریتانیایی ماساچوست در صدد بود از این بارگیری جلوگیری کند، که البته بی‌فایده بود.»^(۸) کشتی‌های دیگری هم از مبادی نیویورک و فیلادلفیا این رویه را دنبال کردند که بیانگر خواست مهاجرنشین‌ها برای کسب استقلال اقتصادی از امپراتوری بریتانیا بود.

ارتباط روس‌ها و مهاجران در جبهه کاملاً متفاوت دیگری برقرار شد. «این رابطه به واسطه آشنایی ام. وی. لامانوسوف و سایر دانشمندان روسی با آثار بنجامین فرانکلین بود.»^(۹) فرانکلین در اروپا چهره‌ای تحسین‌شده بود و لامانوسوف هم دانشمندی در حوزه الکتریسیته بود که با آزمایش‌های فرانکلین در این زمینه آشنایی داشت؛ در نتیجه مکاتبات

این دو، فرانکلین در روسیه هم شهرتی به هم زد. احترامی را که روس‌ها برای فرانکلین قایل بودند می‌توان در چاپ تمبر پستی که با تصویر این سیاستمدار و مخترع آمریکایی در سال ۱۹۵۶ و در بحبوحه جنگ سرد منتشر شد دریافت.

با وجود این، ارتباط امپراتوری روسیه با مهاجرنشین‌ها اغلب غیرمستقیم بود. روسیه از طریق آلکسی موزن-پوشکین، سفیر روسیه در لندن، از بالا گرفتن تنش‌ها بین انگلستان و مهاجرنشین‌هایش مطلع شده بود. اما روس‌ها خود درگیر شورش‌های دهقانی و نیز درگیر جنگ با عثمانی‌ها بودند و امکان مداخله در تنش‌های روزافزونی را که به استقلال آمریکا منجر شد نداشتند.

روسیه و جنگ استقلال آمریکا

کاترین کبیر با اعلام بی‌طرفی نقش بسزایی در نتیجه انقلاب آمریکا داشت. اگر روسیه در این مناقشه دخالت می‌کرد، شاید نتیجه جنگ تغییر می‌کرد. اما کاترین در اتحاد با مهاجران محتاطانه عمل کرد و در عین حال تمایلی هم برای کمک به بریتانیا نداشت. کاترین نگاهی تحقیرآمیز به جورج سوم پادشاه انگلستان داشت و برای وزیرایش هم احترامی قایل نبود. از نظر او سوءمدیریت در مهاجرنشین‌ها باعث شورش شده بود. فرانک ای. گولدر نوشته است در ژوئن ۱۷۷۵ «او پیش‌بینی کرد که آمریکا از اروپا جدا می‌شود و این اتفاق خیلی زود حتی قبل از مرگ من» رخ خواهد داد، و یک سال بعد در نامه‌ای به یکی از دوستانش نوشت: «مهاجرنشین‌ها برای همیشه از انگلستان خداحافظی کردند.»^(۱۰)

کاترین در این مناقشه بر اساس منافع شخصی‌اش عمل کرد. او مرزهای امپراتوری روسیه را بسیار گسترش داد و راه پتر کبیر را در غربی کردن و مدرنیزه کردن کشورش پی گرفت و موقعیت روسیه را در میان قدرت‌های جهان بهبود بخشید.

با وجود این، هم انگلستان و هم آمریکا در پی جلب حمایت او بودند. در سال ۱۷۷۵، انگلستان از روسیه درخواست کرد برای پشتیبانی از نیروهای انگلیسی نیروهای کمکی به آمریکا اعزام کند. بریتانیایی‌ها با درک نادرستی که از اوضاع داشتند مطمئن بودند که روسیه درخواستشان را رد نخواهد کرد، اما کاترین قاطعانه دست رد به سینه‌شان زد. او طی نامه‌ای درخواست جورج سوم را رد کرد و در مقابل نصیحتی مشفقانه در مورد چگونگی اداره مهاجرنشین‌ها به او کرد: «این غایله خاتمه پیدا کرده، انگلستان خوار و خفیف شده است.»^(۱۱)

انگلستان حتی مجبور شد انعطاف بیشتری به خرج دهد. جیمز هریس، فرستاده ویژه انگلستان به روسیه، بارها از کاترین، که اتفاقاً رابطه خوبی با وی داشت، خواست که

دو امپراتوری بزرگ

در قرن هجدهم، صاحب‌نظران روابط بین‌المللی این نکته را دریافتند که قدرت روسیه و آمریکا رو به افزایش است. در اوایل سال ۱۷۷۷، سیلاس دین، دیپلمات آمریکایی، گفت: «روسیه هم مثل آمریکا کشوری جدید است که با سرعت چشمگیری در حال قدرت گرفتن است.»^۱ سه سال بعد، بارون ملشیور فون گریم خطاب به تزاریس کاترین دوم (معروف به کاترین کبیر) در مورد آینده نوشت:

دو امپراتوری از تمام مزایای تمدن، قدرت نخبگان، ادبیات، هنر، تسلیحات و صنعت بهره‌مندند: روسیه در بخش شرقی، و آمریکا که به‌تازگی آزاد شده در غرب، و ما مردم بقیه دنیا که میان این دو قرار گرفته‌ایم تنزل پیدا می‌کنیم و ارج و قربان را از دست می‌دهیم تا جایی که اصلاً به یاد نمی‌آوریم چه کسانی بوده‌ایم و چه آیین و رسومی داشته‌ایم.^۲

فون گریم آلمانی پیش‌بینی کرد که روسیه و آمریکا به دو قدرت برتر جهانی تبدیل می‌شوند و از قدرت‌های اروپایی پیشی خواهند گرفت. شاید پیش‌بینی او در آن زمان برای جلب رضایت خاطر کاترین بوده باشد، ولی رویدادهای بعدی صحت پیش‌بینی‌ها را تأیید کرد.

۱. به نقل از:

Paul Dukes, *The Superpowers: A Short History*. New York, NY: Routledge, 2000, p.14.

۲. به نقل از:

Dukes, *The Superpowers: A Short History*, p.15.

برای پایان دادن به این مناقشه آن‌ها را یاری دهد. سرانجام انگلستان در نهایت درماندگی به روسیه و کاترین پیشنهاد رشوه داد. اگر امپراتریس فرانسه را متقاعد می‌کرد که از مهاجرنشین‌ها خارج شود و آن‌ها را به حال خود رها کند تا از این طریق غایله خوابانده شود، بریتانیا هم در عوض «سرزمین‌هایی را در آمریکا یا هند غربی به روسیه واگذار می‌کرد».^(۱۲) کاترین نه تنها این پیشنهاد را رد کرد، بلکه خبرها را به گوش فرانسویان رساند تا بریتانیا را در صحنه جهانی سرافکنده کند.

رد پیشنهادهای بریتانیا از سوی روسیه باعث خشنودی مهاجرنشینان شد. در سال ۱۷۷۹ جورج واشینگتن خطاب به مارکی دو لافایت نوشت: «ما از طریق منابع موثق دریافتیم که امپراتریس روسیه درخواست‌ها و پیشنهادهای دربار بریتانیای کبیر را به شکلی تحقیرآمیز رد کرده که برای ما جای بسیار خوشوقتی است.»^(۱۳) نیکلای ان. بالخوویتینوف، تاریخ‌نگار معتبر روس، در کتابش درباره روابط آمریکا و روسیه نوشته است: «با توجه به این که کاترین دوم پیشنهاد بریتانیا را مبنی بر انعقاد هر گونه قرارداد



بی‌طرفی کاترین کبیر در طول انقلاب آمریکا به نفع مهاجرنشین‌های آمریکایی تمام شد.

همکاری دوجانبه با قاطعیت رد کرده بود، [جورج] واشینگتن تأکید داشت که حکومت روسیه با عنایت به حقوق انسانی موضعی منطقی گرفته است.^(۱۴) اما کاترین به مهاجرنشینان هم مثل بریتانیا روی خوش نشان نداد. گولدر نوشته است: «کاترین از آمریکایی‌ها نه خوشش می‌آمد نه بدش می‌آمد. احتمالاً او شخصاً هیچ‌کدام از آن‌ها را نمی‌شناخت و نظریه‌های آن‌ها دربارهٔ حکومت برایش اهمیتی نداشت.»^(۱۵) در سال ۱۷۸۰، مهاجران فرانسیس دینا را که وکیل اهل بوستون و تحصیل‌کردهٔ دانشگاه هاروارد بود در مقام سفیر به روسیه فرستادند. او برای دیدار با کاترین دوم همراه با جان کوئینسی آدامز چهارده‌ساله، که بعدها هم پدرش و هم خودش به ریاست‌جمهوری

رسیدند، به سن پترزبورگ سفر کرد. اما کاترین هیچ‌گاه او را به حضور نپذیرفت. طی این مدت کاترین تلاش کرد تا راه‌حل صلح‌آمیزی برای انقلاب آمریکا بیابد، ولی شرایط او برای هیچ‌یک از طرفین خوشایند نبود. او برای حفظ بی‌طرفی «نمی‌توانست قبل از امضای هر نوع توافقنامه صلحی، نماینده‌ای از آمریکا را به حضور بپذیرد».^(۱۶) هرچند دینا اعتباری مثل بن فرانکلین، توماس جفرسون یا جان آدامز نداشت، توانست در مأموریتش موفقیت‌هایی کسب کند. او توانست «وارد حلقه سیاستمداران بلندمرتبه روسیه بشود»^(۱۷)، ولی در پایان نتوانست روسیه را مجاب کند تا از مهاجرنشینان حمایت کند. سرانجام در سال ۱۷۸۳ دینا دست از تلاش برداشت و به آمریکا بازگشت.

اعلامیه بی‌طرفی نظامی

با وجود این‌که دینا به موفقیت چشمگیری دست نیافت، برخی از اقدامات کاترین در طول جنگ به سود مهاجرنشینان تمام شد. مهم‌ترین آن‌ها «اعلامیه بی‌طرفی نظامی» در سال ۱۷۸۰ بود. انگلستان در آن زمان قدرتمندترین ناوگان نیروی دریایی را در اختیار داشت و تسلط

واکنش کاترین کبیر به انقلاب آمریکا

کاترین کبیر نتوانست بر جنگ آمریکایی‌ها برای کسب استقلال تأثیر چندانی بگذارد، اما انقلاب آمریکا، و نیز انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، تأثیر زیادی بر تصمیمات او و در نتیجه بر روسیه گذاشتند. کاترین که قبل‌تر از این پادشاهی روشنفکر شناخته می‌شد و اصلاحات آزادی‌خواهانه‌ای به‌خصوص در زمینه آموزش انجام داده بود، حال به‌شدت نگران این مسئله بود که مردمش با الهام گرفتن از انقلاب آمریکا و فرانسه در صدد براندازی سلطنت برآیند. به‌خصوص اعدام لویی شانزدهم در سال ۱۷۹۳ تهدیدی علیه همه پادشاهان اروپایی به شمار می‌آمد و «ناگهان زنگ خطر را برای همه پادشاهان اروپایی به صدا درآورد».^۱ کاترین بسیاری از اصول روشنفکری را که قبلاً به آن‌ها باور داشت کنار گذاشت و بر اصلاحاتی که اعمال کرده بود خط بطلان کشید و به فردی مستبد تبدیل شد. داگلاس اسمیت تاریخ‌نگار می‌گوید: «او هر چیزی را که ممکن بود به شورش منجر شود از میان برداشت و به این ترتیب حق داشتن انتشارات را از افراد سلب کرد» و به سانسور روی آورد و «دست به اقداماتی بی‌سابقه زد».^۲

1. Biography.com Editors, "Catherine II Biography," Biography.com, updated April 27, 2017. www.biography.com/people/catherine-ii-9241622#synopsis.

2. Biography.com Editors, "Catherine II Biography."

بی‌چون‌وچرا بر دریاها داشتند. بریتانیا از این برتری استفاده می‌کرد تا کشتی‌های خارجی را که ممکن بود کالاهای مورد نیاز مهاجرنشینان را تأمین کنند متوقف کند. طبق این اعلامیه، کشورهای بی‌طرفی که اعلام بی‌طرفی کرده بودند از جمله روسیه، هلند، دانمارک و سوئد می‌توانستند با هشدار به طرفین (مثلاً مهاجرنشین‌ها) بدون مداخله، به تجارت کالا — به‌جز سلاح و تجهیزات نظامی — بپردازند. بریتانیایی‌ها تلاش می‌کردند با گماردن نیروهای در تمام خطوط ساحلی مانع رسیدن کالاهای مورد نیاز مهاجرنشینان شوند، اما طبق اعلامیه فقط امکان بستن بعضی از بنادر وجود داشت. کاترین به منظور قدرت‌نمایی، کشتی‌های روسی را به دریای مدیترانه، اقیانوس اطلس و دریای شمال گسیل کرد.

امپراتوری روسیه در اعلامیه بی‌طرفی نظامی شرح کاملی در مورد آزادی تردد در دریاهای آزاد ارائه کرده بود. نورمن ای. سول می‌گوید: «در بطن اعلامیه، اساس قوانین دریانوردی امروزی مبنی بر بی‌طرفی در دریاها گنجانده شده است.»^(۱۸) نیکلای ان. بالخوویتینوف با توجه به اهمیت این اعلامیه برای آمریکایی‌ها نوشت: «دولت روسیه در واقع از یکی از اصولی که شورشیان برای احقاق آن می‌جنگیدند دفاع کرد. پس اتفاقی نبود که سال‌ها بعد رئیس‌جمهور جیمز مدیسون اعلامیه بی‌طرفی نظامی را «دکترین آمریکایی» خواند.» بعدها مدیسون نوشت که این اعلامیه «نقطه عطفی در تاریخ قوانین دریانوردی»^(۱۹) بود که آمریکا مصمم بود از آن حمایت کند.

اعلامیه بی‌طرفی نظامی به تشکیل «اتحادیه بی‌طرفی نظامی» منجر شد. این اتحادیه شامل دانمارک، سوئد، پروس، اتریش، پرتغال و کشورهای دیگر بود. هرچند این اتحادیه نتوانست تغییری در موضع بریتانیا در مورد دریانوردی بی‌طرفانه ایجاد کند، بریتانیا را در مقابل بیشتر کشورهای اروپایی قرار داد و تجارت با آمریکا را امکان‌پذیر ساخت که خود باعث دلگرمی مهاجرنشینان و تقویت توان نظامی آن‌ها برای ادامه مبارزه شد.

بعد از مرگ کاترین در سال ۱۷۹۶، پسرش پاول اول تزار روسیه شد. با قتل پاول، تزار آلکساندر جانشین وی شد و فصل جدیدی در روابط آمریکا و روسیه آغاز شد، آمریکایی که حالا کشوری مستقل و خودمختار شده بود.

روابط در ابتدای سده نوزدهم

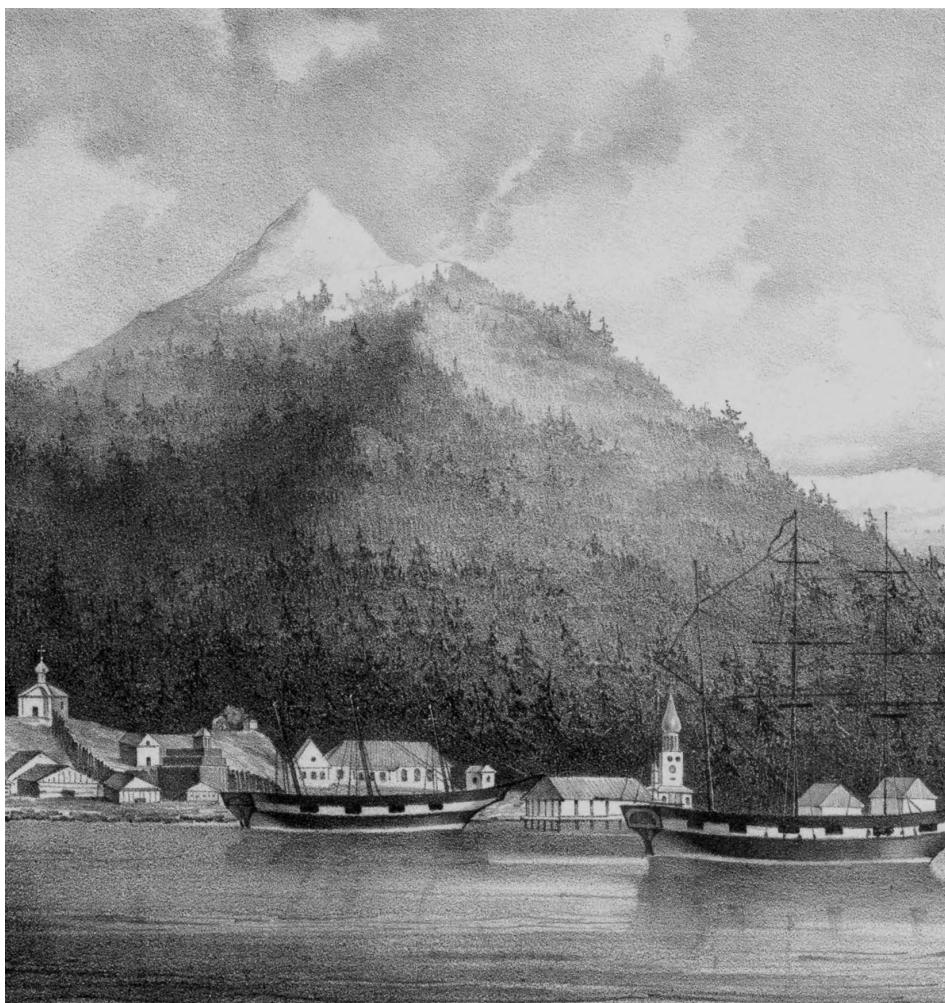
آمریکا در سال ۱۸۰۳ در سن‌پترزبورگ کنسولگری باز کرد، هرچند تا سال ۱۸۰۹ بین آمریکا و امپراتوری روسیه روابط دیپلماتیک معمول برقرار نشد. تجارت بین دو کشور که پیش از آن به واسطه اعلامیه بی‌طرفی نظامی شروع شده بود، در این زمان رونق گرفت و در طول قرن نوزدهم توسعه یافت. هنگامی که ناو جنگی آمریکایی فیلادفیا به



روس‌ها در آزادسازی خدمه آمریکایی ناو جنگی فیلادلفیا کمک بزرگی کردند. تصویر کشتی در این اثر هنری به چشم می‌خورد.

دست دزدان دریایی افتاده بود، روس‌ها برای نجات خدمه آمریکایی آن همکاری کرده بودند. توماس جفرسون از این فرصت استفاده کرد تا با ابراز مراتب قدردانی‌اش از تزار الکساندر باب روابط را بگشاید. تزار الکساندر به گرمی در پاسخ گفت که با کمال میل کمک کرده و خوشنود است که اسباب رضایت جناب رئیس‌جمهور را فراهم آورده است و به این ترتیب روابط دوستانه‌ای بین رهبران دو کشور برقرار شد.

به این ترتیب روسیه آمریکا را به رسمیت شناخت. در سال ۱۸۰۹، جیمز مدیسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جان کوئینسی آدامز را در مقام اولین سفیر آمریکا در روسیه منصوب کرد. اما آن دوران رویدادهای پیچیده‌ای در جریان بود. بعد از مدت کوتاهی، روسیه در کنار انگلستان درگیر جنگ با ناپلئون شد، که در سال ۱۸۱۲ حمله‌ای ناموفق به امپراتوری روسیه را رهبری کرده بود، و آمریکا هم بار دیگر علیه انگلستان وارد جنگ شد. روسیه باید مواظب می‌بود از خط قرمز ظریفی که ممکن بود دوستی با هر دو کشور بریتانیا و آمریکا را به خطر بیندازد عبور نکند. به همین منظور، روسیه بار دیگر تلاش کرد تا برای برقراری صلح میان این دو کشور میانجیگری کند — همان کاری که کاترین



آلاسکا روزگاری متعلق به روسیه بود.

در زمان انقلاب آمریکا تلاش کرده بود. آمریکا پیشنهاد میانجیگری را پذیرفت، ولی انگلستان آن را رد کرد. تلاش‌های روسیه برای برقراری صلح باعث شد بریتانیا نقش «آدم بد» را بگیرد و آمریکا را در موضع بهتری قرار داد. سرانجام انگلستان شرکت در مذاکرات صلح را پذیرفت و عاقبت دو کشور «پیمان گنت» را امضا کردند و در سال ۱۸۱۲ جنگ رسماً به پایان رسید. با شکست ناپلئون در روسیه، دوران شکوه و رونق به هر دو کشور روسیه و آمریکا بازگشت.

روس‌ها در آمریکا

می‌دانیم که در قرن نوزدهم سرزمینی که امروزه آلاسکا نامیده می‌شود متعلق به روسیه بود. آنچه کمتر درباره آن می‌دانیم این است که روس‌ها در بخش‌هایی از شمال غربی آمریکا — از ایالت واشینگتن و اورگان تا شمال کالیفرنیا — هم سکونت داشته‌اند. البته این امر با مفهوم آمریکایی «مانیفست سرنوشت» در تضاد بود که می‌گفت تمام قاره آمریکا روزی متعلق به ایالات متحده آمریکا می‌شود. ممکن است بعضی گمان کنند که این مسئله به درگیری عمده‌ای منجر شده، اما در واقع آمریکا و روسیه مسائل مربوط به آمریکای شمالی را به شکل بسیار دوستانه‌ای حل و فصل کردند.

در سال ۱۷۹۹ شرکت روسیه-آمریکا برای بهره‌برداری از منابع موجود در بخش شمال غربی اقیانوس آرام و به‌خصوص گسترش تجارت خز تأسیس شد. مرکز این شرکت در سیتکای آلاسکا قرار داشت و حوزه کارش تا سان‌فرانسیسکو در کالیفرنیا گسترش یافته بود. در سال ۱۸۱۲ آن‌ها یک پایگاه نظامی در شمال کالیفرنیا، جایی که امروزه فورت راس نامیده می‌شود، تأسیس کردند، ولی تله‌گذاران و تاجران آمریکایی مکرراً اموال آن‌ها را به غارت می‌بردند. در سال ۱۸۲۱ تزار آلکساندر یکم فرمانی صادر کرد که طبق آن بیگانگان اجازه استفاده از سرزمین‌های روسی-آمریکایی را نداشتند. این قانون با مفهوم آمریکایی مانیفست سرنوشت تناقض داشت، و جان کوئینسی آدامز، که حالا وزیر امور خارجه شده بود، طی نامه‌ای به شدت به روس‌ها اعتراض کرد، به نحوی که گمان می‌رفت که کار به رویارویی نظامی بکشد، ولی آلکساندر هیچ‌گاه بر اجرای این فرمان پافشاری نکرد. در عوض، او موافقت کرد در مورد مرزهای زمینی با آمریکا و بریتانیا مذاکره کند. این مذاکرات به عقد پیمانی منجر شد که طبق آن مرز جنوبی روسیه تعیین و تجارت آزاد در بخش شمال غربی اقیانوس آرام ممکن شد.

تمایل روس‌ها برای بسط قلمروشان در آمریکا کمتر شده بود، و دولت آمریکا هم این را دریافته بود. روسیه بیشتر تمایل به حفظ قلمروهای اروپایی‌اش بود و آمریکا هم نگران مهاجرت انگلیسی‌ها و استقرار آن‌ها در بخش شمال غربی بود. باور رایج میان تاریخ‌نگاران آمریکایی این بود که مخاطب اصلی جیمز مدیسون در دکتربین مونرو در سال ۱۸۲۳ (که طبق آن آمریکا دیگر زیر بار سیاست‌های استعماری اروپایی نخواهد رفت) روس‌ها بوده‌اند. البته بعضی از مورخان روس آن را رد می‌کنند و معتقدند منظور مدیسون بیشتر انگلستان و فرانسه بوده نه روسیه. روابط روسیه و

آمریکا طی این دوره کماکان دوستانه بود و در سال ۱۸۳۲ اولین توافقنامه تجاری و دریانوردی بین آن‌ها منعقد شد.

این توافقنامه حق تجارت دوجانبه و نیز برخورداری از حق دول کامله‌الوداد^۱ را به شهروندان روس و آمریکایی می‌داد. یعنی که این کشورها می‌توانستند بدون پرداخت تعرفه، سهمیه‌بندی وارداتی، و سایر موانع تجاری به تجارت با یکدیگر بپردازند. به‌علاوه، روس‌ها و آمریکایی‌ها اجازه داشتند در سرزمین‌های یکدیگر به شکار، تله‌گذاری و ماهیگیری بپردازند و در سایر روش‌های تأمین معاش آزاد بودند. هرچند این توافقنامه دوجانبه بود، برخی از مورخان معتقدند بیشتر به نفع آمریکایی‌ها بوده است.

جنگ داخلی و خرید آلاسکا

امپراتوری روسیه این بار هم مثل دوران انقلاب آمریکا از مداخله مستقیم در «جنگ داخلی» آمریکا خودداری کرد. اما این بار هم سایه حضور روسیه در درگیری‌ها حس می‌شد، و این بار هم روسیه طرف ایالات متحده [در شمال] را در برابر ایالات ائتلافیه [در جنوب] گرفت. هم بریتانیا و هم فرانسه در پی این بودند که در صورت شکست ایالات شمالی از ایالات جنوبی، سرزمین‌هایی را در آمریکای شمالی به تصرف خود درآورند. فرانسه به‌شدت به پنبه جنوب متکی بود، و دشمنی بریتانیا با دولت رسمی ایالات متحده هم سابقه‌ای طولانی داشت و به دوران قبل از انقلاب بازمی‌گشت. انگلیسی‌ها از مداخله شمالی‌ها در امور تجاری آن‌ها با جنوبی‌ها کینه به دل داشتند. امپراتوری روسیه هم از فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها دل خوشی نداشت، زیرا به‌تازگی در جنگ کریمه از آن‌ها شکست خورده بود. با وجود این، روسیه از مداخله مستقیم در جنگ داخلی پرهیز می‌کرد.

آلکساندر دوم، تزار روسیه، طرح‌های فرانسه و بریتانیا را برای مداخله در جنگ نپذیرفت. او همچنین از به رسمیت شناختن ایالات جنوبی سر باز زد. در سال ۱۸۶۳، در لهستان شورش علیه امپراتوری روسیه رخ داد و فرانسه از ایالات متحده دعوت کرد تا در جنگ مقابل روسیه به آن‌ها بپیوندد. ایالات متحده با وجود همدردی با لهستانی‌ها دعوت فرانسه را رد کرد و همچنان سیاست عدم‌مداخله در اروپا را پیش گرفت و به صحنه جنگ علیه روسیه وارد نشد.

۱. حق دول کامله‌الوداد (most-favored nation) در معاهده به این معنی است که اگر کشور طرف قرارداد امتیازی به کشور سومی بدهد، کشور دوم هم خودبه‌خود از همان امتیازات بهره‌مند می‌شود.

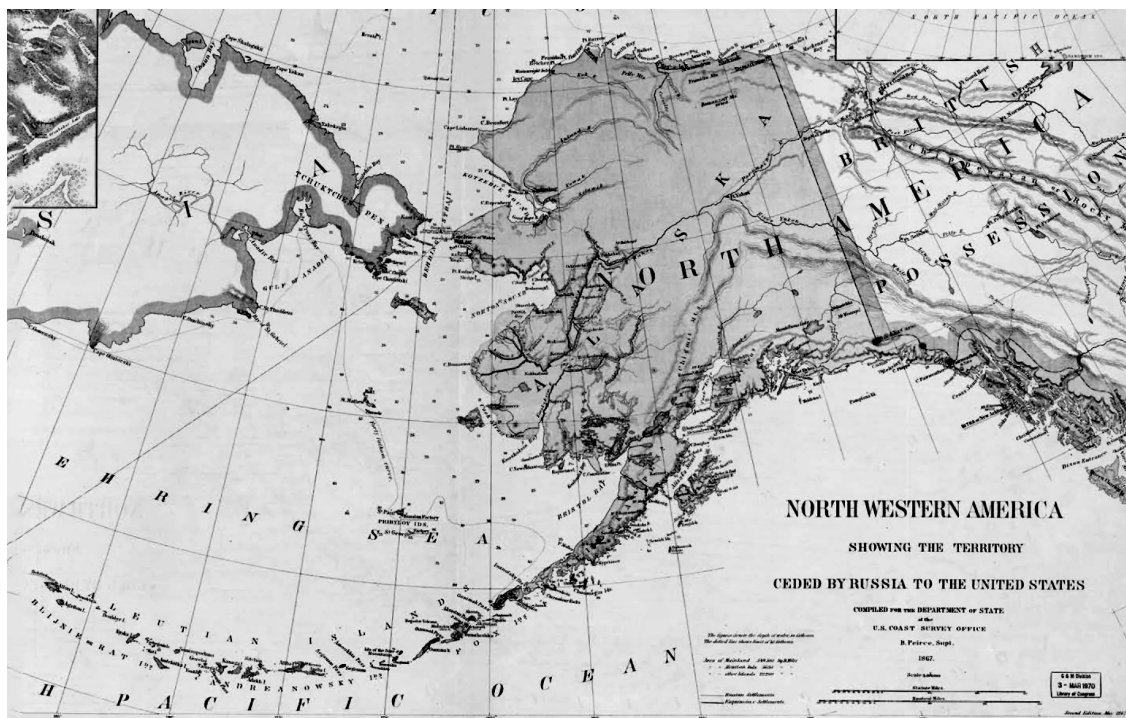


امپراتوری روسیه در سال ۱۸۶۷ آلاسکا را به آمریکا فروخت.

روسیه در سال ۱۸۶۷ آلاسکا را به آمریکا فروخت که حاکی از رابطهٔ دوستانهٔ این دو کشور بود. البته تصمیم روسیه به این دلیل هم بود که بتواند بر گسترش قلمروش در اوراسیا تمرکز داشته باشد. روسیه دلایل محکم و متعددی برای واگذاری آلاسکا داشت: امپراتوری پس از جنگ کریمه ضعیف شده بود، شرکت روسیه-آمریکا دیگر سودآور نبود، و آلاسکا آسیب‌پذیر شده بود و ممکن بود تحت سلطهٔ انگلیسی‌ها قرار بگیرد. ویلیام سیوارد، وزیر امور خارجهٔ وقت آمریکا، ابتدا به دلیل ۷/۲ میلیون دلاری که برای خرید آلاسکا پرداخته بود به باد انتقاد گرفته شد، اما بعدها با کشف طلا در منطقهٔ یوکون آلاسکا بخشوده شد.

کاهش روابط

اغلب تاریخ‌نگاران متفق‌القول‌اند که فروش آلاسکا نقطهٔ اوج روابط دوستانهٔ آمریکا و روسیه در قرن نوزدهم بوده است. از این به بعد روابط دو ابرقدرت نوظهور رو به افول گذاشت تا زمانی که انقلاب روسیه فرارسید. دو مسئله عمده اسباب جدایی این



دو کشور را در قرن نوزدهم فراهم آورد: رفتار روس‌ها با یهودیان و مشاجره بر سر منچوری، منطقه‌ای وسیع در شمال شرقی آسیا که با بخش‌های جنوب شرقی روسیه هم‌مرز بود. مسئله اول موضوعی اخلاقی بود، ولی مسئله دوم با تجارت و قدرت گره خورده بود.

حملات سازمان‌یافته روس‌ها به اقلیت یهودیان از حدود سال ۱۸۲۱ شروع شده بود، ولی در دهه ۱۸۸۰ شدت و دامنه آن به اوج رسید. آمریکایی‌ها به‌خصوص آمریکایی‌های یهودی از آزار دیدن اقلیت یهودی روسیه برآشفتمند، ولی دولت روسیه خاطر نشان کرد که آمریکا نمی‌تواند مدعی پایبندی به اخلاقیات باشد، زیرا در آمریکای قرن نوزدهم، سیاهپوستان، ایرلندی‌ها و آسیایی‌ها قربانی آزار و اذیت و تبعیض اجتماعی بودند. در هر حال، هیچ‌کدام از این دو کشور از نظر اخلاقی نسبت به هم برتری نداشتند و هر دو به‌شدت به نیروی کار وابسته بودند. سرانجام در سال ۱۸۶۱ تزار الکساندر یکم سرف‌های [رعیت‌های] روس را آزاد کرد، و آبراهام لینکلن یک سال بعد اعلامیه مشهور آزادی بردگان را تصویب کرد.

با این حال، آمریکایی‌ها هر روز بیش از پیش از موارد نقض حقوق بشر در روسیه



بسیاری از یهودیان به دلیل آزارها و کشتارهایی که روس‌ها انجام می‌دادند به آمریکا رفتند، در این عکس عده‌ای از آن‌ها در بخش شرقی نیویورک دیده می‌شوند.

آگاه می‌شدند و به دولت فشار می‌آوردند تا واکنشی نشان دهد. علاوه بر بدرفتاری با یهودیان، اخباری هم در مورد وضعیت اسفبار زندانیان سیاسی سیبری منتشر می‌شد. در سال ۱۸۹۱، جورج کِنان، سیاح، نویسنده و سخنران، کتاب سیبری و نظام تبعید را منتشر کرد که در آن درباره شرایط وحشتناک حاکم بر اردوگاه‌های کار اجباری سیبری به تفصیل شرح داده بود، کتابی که باعث وحشت خوانندگان آمریکایی شد. اما در واقع این آزار و اذیت یهودیان بود که بیشترین تأثیر را روی روابط دو کشور گذاشت، زیرا یهودیان دسته‌دسته به آمریکا مهاجرت کردند. افراد متنفذ و ثروتمند یهودی از جمله جیکب شیف به آمریکا آمدند تا شاید بتوانند در مورد نقض حقوق بشر کاری بکنند. نتیجه این درخواست‌ها این شد که دولت آمریکا پیمان دریانوردی و تجارت مصوب سال ۱۸۳۲ را ملغای اعلام کرد. روس‌ها این کار را اقدامی خصمانه تلقی کردند، و بسیاری از تاریخ‌نگاران این مسئله را اولین عامل تیره شدن روابط دو کشور می‌دانند.



مناقشه منچوری

دومین مورد اختلاف موضوع منچوری بود که مناقشه بر سر پول و قدرت بود. در پایان قرن نوزدهم، امپراتوری روسیه به شدت در پی آن بود که بندری در کنار آب‌های گرم داشته باشد، زیرا بنادر روسیه در زمستان‌های سخت آن سرزمین یخ می‌زدند. تلاش آن‌ها برای به دست آوردن چنین بندری در جنوب با شکست در جنگ کریمه نقش بر آب شد. روس‌ها در تلاش برای یافتن چنین بندری در شرق و در جهت ارضای جاه‌طلبی‌هایشان در آسیا، با کسب اجازه از چینی‌ها، ساخت راه‌آهن سراسری سیبری را که از منچوری عبور می‌کرد آغاز کردند. این راه‌آهن به طول تقریبی ده‌هزار کیلومتر از مسکو تا ولادی‌وستوک در کناره اقیانوس آرام ادامه می‌یافت. روس‌ها می‌خواستند از ولادی‌وستوک به منظور رقابت با تجارت و قدرت دریایی بریتانیا استفاده کنند. در سال ۱۸۹۹، وقتی چینی‌ها درگیر «شورش مشت‌زن‌ها» شدند، روس‌ها فرصت را مغتنم شمردند و منچوری را به طور

کشتیرانی روس‌ها تا بنادر آمریکایی

در سال ۱۸۶۳، روس‌ها به یمن همکاری آمریکایی‌ها کشتی‌هایشان را به سوی بنادر آمریکایی که در طول خط ساحلی اقیانوس آرام و اطلس قرار داشتند روانه کردند. در شمال از روس‌ها به گرمی استقبال شد. مردم زیادی جمع شدند تا ورود آن‌ها را جشن بگیرند. مثل همیشه روس‌های زیرک انگیزه پنهانی دیگری هم داشتند: امپراتوری نمی‌خواست ناوگانش در بنادر کشور خودش گیر بیفتد. بنادر آمریکایی برای آن‌ها پایگاه مناسبی بودند تا از آن‌جا به هر کجا که می‌خواستند بروند، به‌خصوص اگر کشورشان بر سر لهستان با فرانسه و بریتانیا درگیر جنگ می‌شد. البته اقدامات روسیه تأثیر چندانی نه روی مسئله لهستان گذاشت و نه روی مسائل آمریکا. فرانسویان و بریتانیایی‌ها می‌دانستند که همبستگی آمریکا و روسیه می‌تواند توازن قدرت را در جهان تغییر دهد.

کامل تصرف کردند. هم ژاپنی‌ها که خودشان طرح‌هایی برای تسلط بر آسیا داشتند و تا حدی هم آمریکایی‌ها از این اقدام احساس خطر کردند. آمریکا معتقد بود روس‌ها ممکن است مانع نفوذ آمریکا در شرق دور شوند. این رویدادها بزرگنمایی شده بود، دست‌کم از طرف آمریکایی‌ها، و از نظر برخی مورخان آزمونی برای سنجش قدرت آمریکا بود. در سال ۱۹۰۲، آمریکا با ژاپن علیه روسیه متحد شد، ولی هیچ‌گاه تصمیم جدی برای جنگ با روسیه نداشت. ژاپن هم مسئله دیگری بود. در شب هشتم فوریه ۱۹۰۴، ژاپن حمله غافلگیرانه‌ای را علیه ناوگان روسیه در شرق دور آغاز کرد. ژاپنی‌ها به پیروزی‌های پی‌درپی نایل آمدند، تا وقتی که با میانجیگری رئیس‌جمهور تئودور روزولت در سال ۱۹۰۵ پیمان صلح منعقد شد و روس‌ها به منچوری شمالی محدود شدند.

این واقعه به مذاق روس‌ها خوش نیامد. آن‌ها گمان می‌کردند که ژاپن این جنگ را، که بعدها به «جنگ روسیه و ژاپن» معروف شد، بدون تأیید ضمنی آمریکا و انگلستان آغاز نمی‌کند. به علاوه، آزار و اذیت یهودیان به دست روس‌ها نیز در جنگ با ژاپن تأثیرگذار بود. جیکب شیف، سرمایه‌گذار آمریکایی، با داشتن ارتباطات بانکی قدرتمند مانع از این شد که روسیه بتواند وام بگیرد. به این ترتیب روسیه برای تأمین هزینه‌های جنگ با مشکل مواجه شد که در نهایت به شکست روسیه انجامید. روسیه در کمتر از نیم قرن در دو جنگ بر سر سرزمین شکست خورده بود و هنوز جنگ بزرگ‌تری در پیش داشت.

جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه، و پیامدهای آن

سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲ برای روسیه دوران پراشتهایی بود. روس‌ها ابتدا گرفتار جنگ جهانی اول و سپس درگیر انقلاب سیاسی شدند که نظام تزاری را برای همیشه برانداخت، و سرانجام در پایان این دوره گرفتار جنگ داخلی شدند. این رخدادها روند تاریخ را نه تنها در اروپا بلکه در تمام جهان متحول کرد. روسیه به شکل حکومت دیکتاتوری کمونیستی در صحنه جهان ظهور کرد و اروپا به طرز گریزناپذیری به سوی جنگ جهانی دوم پیش رفت. آمریکا علی‌رغم سیاست اعلام‌شده‌اش مبنی بر عدم مداخله درگیری‌های خارجی (که رئیس‌جمهور جورج واشینگتن در سخنرانی خداحافظی‌اش در مورد آن هشدار داده بود)، نتوانست از مداخله در امور کشورهای اروپایی — و روسیه — خودداری کند. در نتیجه، در پایان جنگ داخلی روسیه در سال ۱۹۲۲، آمریکا و اتحاد شوروی (نام روسیه از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۹۱) دیگر «دوستان قدیمی» نبودند، بلکه هم از نظر سیاسی و هم از نظر فلسفی مخالف یکدیگر به شمار می‌آمدند.

جنگ بزرگ

انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ رویدادی سرنوشت‌ساز در تاریخ روسیه بود که در اوایل سده بیستم رخ داد، این واقعه ممکن بود حتی بدون وقوع جنگ جهانی اول هم اتفاق بیفتد، ولی عملکرد ضعیف امپراتوری روسیه در دوران جنگ وقوع انقلاب را تسریع کرد. روسیه در اوت ۱۹۱۴ وارد جنگ شد. در این جنگ آلمان، اتریش-مجارستان و امپراتوری عثمانی (که معمولاً از آن‌ها تحت عنوان قدرت‌های مرکزی یاد می‌شود) در مقابل بریتانیای کبیر، فرانسه، روسیه، ایتالیا و ژاپن قرار گرفته بودند. «جنگی که پایان همه جنگ‌ها بود» در مقیاسی باورنکردنی قربانی گرفت، زیرا با استفاده از فناوری‌های جدید از جمله گازهای شیمیایی، مسلسل و هواپیماهای جنگنده میزان تلفات به مراتب بیشتر شد. در سال ۱۹۱۹ در پایان جنگ، درصد زیادی از جوانان اروپایی جانشان را از دست داده بودند.



ارتش آلمان در حال پیشروی به سوی روسیه در جنگ جهانی اول. این جنگ دامنگیر کشورهای زیادی در سراسر جهان از جمله آمریکا شد.

جنگ در دو جبهه جریان داشت. در جبهه غربی آلمان به فرانسه حمله کرد، و در جبهه شرقی روسیه به پروس. در اوت ۱۹۱۴، سربازان روس در محلی که لهستان امروزی قرار دارد با آلمانی‌ها رودررو شدند. آلمانی‌ها در یک جنگ نابرابر توانستند ارتش روسیه را شکست دهند. با این حال، روس‌ها با درگیر کردن قوای آلمانی در جبهه شرقی تا حدی سربازان و تجهیزات آن‌ها را از جبهه غربی دور ساختند. طی چند سال بعدی، روس‌ها بارها حملاتی را به منظور عبور از خطوط دفاعی آلمان ترتیب دادند که هیچ‌کدام موفقیت‌آمیز نبودند.

با ادامه جنگ، ارتش روسیه، که در آن زمان بزرگ‌ترین ارتش جهان بود، روحیه‌اش را از دست داد. راه‌آهن سراسری روسیه برای حمل و نقل تدارکات مورد نیاز در جبهه جنگ کفایت نمی‌کرد. به علاوه، روسیه نه بودجه کافی داشت و نه رهبران کارکشته‌ای که جنگ را به شکل مؤثری اداره کنند. بسیاری از مورخان علت شکست‌های ارتش روسیه را کمبود تجهیزات می‌دانند، گزارش شده که حتی بعضی سربازان بدون سلاح به جبهه